

## امیرحسین نادری



امیر نادری در اردیبهشت ماه 1313 شمسی در شهرستان یزد متولد شد. پدرش، سید محمود نادری فرزند سید حسین قالی باف یزدی و مادرش، قدسیه ملکوتیان فرزند دکتر عبدالخالق ملکوتیان بود که از طرف پدر به سید یحیی دارابی (جناب وحید) و از طرف مادر به حاج ملا عبدالغنی اردکانی نسبت داشت.

اسمش را امیرحسین خان نهادند ولی او همیشه خود را امیر معرفی می کرد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در یزد به پایان رساند و در دوران تحصیل همیشه شاگرد اول بود. همزمان با دروس مدرسه معلومات امری خود را نیز در کلاس های درس اخلاق آن زمان ادامه می داد. سپس در حضور مبلغینی چون فاضل یزدی، عباس محمودی، سعید رضوی و جناب اشراق خاوری به کسب معلومات پرداخت. از جوانی در اغلب تشکیلات امری جوانان و در کمیسیون ها و لجان مختلف یزد به خدمت قائم بود. در زمانی که به علت تضییقات شدید کسی حاضر نبود حظیره القدس بزرگ یزد را نگهداری کند، بنا به دستور محفل مقدس روحانی یزد، والدینش مأمور شدند که در آنجا سکونت کنند. همراه پدر و مادر در نگهداری، باغبانی، گل کاری و سایر امور مربوطه در حظیره القدس و مسافرخانه ی امری یزد خدمت می کرد. پس از پایان تحصیلات متوسطه برای ادامه ی تحصیل به طهران آمد و سپس برای دوره ی عالی عازم بیروت گردید. پس از اخذ درجه ی مهندسی بهداشت به طهران بازگشت و در وزارت بهداری مشغول خدمت شد. چون سکونت در طهران را موافق با مصالح امری نمی دانست تقاضای انتقال نمود و محل خدمت کرمانشاه تعیین شد و روانه ی آن دیار گردید. در آنجا نیز لحظه ای از خدمت باز نمی ایستاد. مجدداً به طهران و اداره ی بهداشت منتقل گردید. همزمان در مؤسسه ی عالی حسابداری ثبت نام کرد و پس از چهار سال به اخذ لیسانس در رشته ی حسابداری صنعتی موفق شد. بلافاصله به سمت استادی استخدام گردید و به تدریس حسابداری پرداخت. در سال 1348 شمسی با دوشیزه پری گلزاری ازدواج نمود. متأسفانه از این وصلت اولادی باقی نیست. سپس در وزارت فرهنگ و هنر به سمت کارشناس بودجه استخدام شد و انجام وظیفه نمود و به علت لیاقت و صداقت شغل معاونت وزیر را به او پیشنهاد نمودند، ولی چون به اعتقاد خود آن را مخالف با مصالح امری می دانست

قبول نمود و در ردیف یکی از صدیق ترین کارمندان عالی رتبه ی آن وزارت باقی ماند. چون به رشته ی کامپیوتر علاقه داشت، آن را تحصیل نمود و متخصص گردید. در ایام انقلاب ایشان نیز مثل سایر بهائیان از کار بر کنار شد و از آن تاریخ به بعد تمام وقت خود را صرف تشکیلات امری نمود. به همین جهت تحت تعقیب مأمورین دولتی قرار گرفت و مدت ها هم در حال فرار به ادامه ی خدمات خود مشغول بود. بالاخره در روز بیست و یکم شهریور ماه 1363 (دوازدهم سپتامبر 1984) در یکی از پارک های شهر، در حالی که با یکی از دوستان مشغول مشاوره در امور امری بود، دستگیر شد و مدت سه سال و شانزده روز در زندان های اوین و گوهردشت شکنجه های بی رحمانه ای را مانند سایر دوستان خود تحمل کرد که هر یک از آنها داستانی است حزن آور که در این مختصر نگنجد.

غروب روز یکشنبه پنجم مهر ماه 1366 (بیست و هفتم سپتامبر 1987) پس از مدت مدیدی بی خبری، امیر به منزل خود تلفن نمود و از حال همگی جویا شد. در وهله ی اول اهل منزل باور نکردند که این صدای خود امیر است. با همه فرد فرد صحبت کرد و خوشحالی و سلامتی خود را ابراز داشت. به همه گفت حالم خوب است، از طبقه ی پائین به بالا آمده ام و لباس های نوی خود را پوشیده ام. همسرش به گریه افتاد، امیر وی را تسلی داد و گفت نگران من نباشید، در محبت یکدیگر استقامت نمایید. خدا یار و مددکار شما باشد. امیر قبل از اینکه در سال 1362 تشکیلات بهائی در ایران از طرف رژیم وقت غیر قانونی اعلام شود، عضو محفل مقدس ملی ایران بود. صبح روز دوشنبه ششم مهر ماه 1366 (بیست و هشت سپتامبر 1987) پس از 1111 روز تحمل همه نوع عذاب و شکنجه او را شهید نمودند.

تلخیص و اقتباس از نوشته ی خانم ناطقه دبستانی.  
نقل از عندلیب شماره ی 47 تابستان 1367.

پروازها و یادگارها، صفحه 211، تألیف ماه مهر گلستانه.  
[www.Vaselan.org]